از خودبیگانگی فرهنگی پشت نقاب هالووینی

از خودبیگانگی فرهنگی درست از زمانی آغاز می‌شود که فرد داشته‌های خود را کم‌ارزش ببیند و الگوهای فرهنگی دیگر ملت‌ها را جذاب‌تر بداند.

خبرگزاری مهر: «نه، من امسال تمایلی به جشن گرفتن نوروز ندارم. در واقع اگه نظر واقعی من رو بخواید، به نظرم جشن‌هایی مثل نوروز و امثال اون، چیزی جز خرافات نیست! حتی فکر می‌کنم جشن گرفتن چنین مناسبت‌هایی معنا و مفهوم خاصی هم نداره.» صحبت‌های دختر جوان که تمام می‌شود، نگاهم روی صورتش می‌ماند. شادابی و غروری که در چهره‌اش دیده می‌شود از روزهای جوانی خبر می‌دهد.

نگاهم را از او می‌گیرم و به ویدیوهایی برمی‌گردانم که از برگزاری جشن هالووین در صفحات مجازی دست به دست می‌شوند. روی یکی از ویدیوها مکث می‌کنم و با دقت بیشتری به آن نگاه می‌کنم. تقریباً بیشتر شرکت‌کنندگان این جشن، دهه‌هشتادی هستند.

هرکدام با لباس‌ها و گریم‌های متفاوتی، از جادوگر و اسکلت گرفته تا شعبده‌باز و شخصیت‌های معروف فیلم‌های سینمایی و انیمیشن، در خیابان‌های تهران دور یکدیگر جمع شده‌اند. ویدیو به انتها می‌رسد و دوباره از ابتدا پخش می‌شود. صفحه تلفن همراهم را به سمت دختر می‌چرخانم و می‌پرسم: نظرت درمورد این چیه؟ دختر جوان که ظاهراً تمام این صحنه‌ها برایش آشناست، می‌گوید: «هالووینه دیگه! به نظرم خیلی باحاله. می‌تونی طرح و ایده (کانسپت) مورد علاقه‌ات رو بپوشی و حتی بری توی نقش کسایی که دوستشون داری و به جای اونا باشی!»

کلمه کانسپت را چند بار در ذهنم تکرار می‌کنم؛ کانسپت، استایل، پارتی، افترپارتی و در نهایت هالووین. این روزها احتمالاً این کلمات غریب از پرتکرارترین واژه‌هایی هستند که در گفت‌وگوهای نسل جوان، چه در صفحات مجازی و چه در دنیای حقیقی، استفاده می‌شوند. از او درباره معنای لغت کانسپت، که این روزها، لق‌لقه زبان نسل جوان شده است، می‌پرسم. با نگاهی نامطمئن چند لحظه مکث می‌کند و در نهایت جوابم را در یک کلمه خلاصه می‌کند: «احتمالاً یه چیزی مثل استایل!» با خودم زمزمه می‌کنم که نه کانسپت معادل استایل است و نه هردوی این واژگان را می‌توان مترادف یکدیگر شمرد. چشمانم را از دختر جوان می‌گیرم و مکالمه‌ام را نیمه‌تمام رها می‌کنم. ناتوانی در توضیح معنای واژه‌ای که تا این اندازه در گفت‌وگوهای روزمره‌شان تکرار می‌شود، شاید به‌تنهائی مسئله بزرگی نباشد، اما وقتی در کنار نوع مواجهه این نسل با مناسبت‌های فرهنگی قرار می‌گیرد، می‌تواند نشانه‌ای از بحرانی عمیق‌تر باشد؛ بحرانی که فقط به ناآگاهی از معنای یک کلمه یا انجام دادن کاری بدون شناخت محدود نمی‌شود، بلکه از کم‌رنگ‌شدن ارزش‌های هویتی و فاصله گرفتن از ریشه‌های فرهنگی خبر می‌دهد.

چرا این آره و آن دیگری نه؟!

دوباره تصاویر منتشرشده از خیابان‌های تهران با عنوان شب هالووین را از نظر می‌گذرانم و با خودم فکر می‌کنم چه تفاوتی میان نوروز و هالووین وجود دارد که یکی از آن‌دو، از سوی بخشی از این نسل برچسب کهنه و خرافاتی می‌خورد و دیگری تا این اندازه جذاب و هیجان‌انگیز به نظر می‌رسد؟

مسئله صرفاً تفاوت میان دو جشن نیست. آنچه بیش از هر چیز توجهم را جلب می‌کند، نوع مواجهه بی‌رغبتانه بخشی از نسل جوان با داشته‌های فرهنگی خودشان و در مقابل، اشتیاقی است که برای زیستن در مناسبت‌های فرهنگی وارداتی، از خود نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد مسئله اصلی، نه صرفاً انتخاب یک جشن وارداتی، بلکه نوعی فاصله گرفتن از ریشه‌های فرهنگی کشور است؛ وضعیتی که می‌تواند به‌تدریج فرد را نسبت به فرهنگ خودش بیگانه کند.

وقتی جوانی برای توصیف نوروز از واژه‌هایی مثل «کهنه» و «خرافات» استفاده می‌کند، اما برگزاری هالووین را «باحال» و «جذاب» می‌داند، باید پرسید این تفاوت نگاه از کجا می‌آید؟ آیا واقعاً شناخت و بررسی تاریخی این دو مناسبت، چنین قضاوتی را رقم زده یا جذابیت ظاهری و تصویری که از فرهنگ‌های دیگر به ما رسیده، پیشاپیش جای شناخت را گرفته است؟

مسئله از جایی جدی‌تر می‌شود که فرد برای تعریف جذابیت، آزادی و حتی سبک زندگی، بیش از آنکه به تجربه و فرهنگ خودش نگاه کند، تصویری را معیار قرار می‌دهد که از فضای فرهنگی دیگری آمده است. در چنین شرایطی، فرد ممکن است بدون آنکه حتی متوجه باشد، بخشی از داشته‌های خود را کم‌ارزش ببیند و به‌تدریج معیارهایش را بیرون از مرزهای فرهنگی خودش بگیرد. این همان وضعیتی است که می‌توان آن را نوعی از خودبیگانگی فرهنگی دانست؛ وضعیتی که در آن فرد نه لزوماً به‌دلیل شناخت و انتخاب آگاهانه، بلکه به واسطه ناآشنایی با فرهنگ خود، به سمت الگوهای دیگری کشیده می‌شود، وضعیتی که اکنون گریبان‌گیر جامعه ماست!



هالووین از کدام راه دور آمد؟

اما برای فهم آنکه جشن هالوین، تا چه حد از فرهنگ و ارزش آریایی دور است باید به تاریخچه آن برگردیم؛ ریشه هالووین به آیین باستانی سمهین (Samhain) در میان اقوام سلت بازمی‌گردد؛ جشنی که در پایان فصل برداشت محصول و آغاز زمستان برگزار می‌شد و در باور مردم آن زمان، شبی بود که مرز میان جهان زندگان و مردگان کم‌رنگ می‌شد.

این آیین بعدها با مناسبت‌های مسیحی درآمیخت و با مهاجرت اروپاییان به آمریکا، شکل امروزی خود را پیدا کرد. امروزه هالووین در کشورهای غربی، به‌ویژه آمریکا، بیشتر به جشنی برای سرگرمی کودکان تبدیل شده است؛ کودکانی که با پوشیدن لباس شخصیت‌های مختلف، به خانه همسایه‌ها می‌روند و شکلات و شیرینی می‌گیرند. تقریباً همانند همان رسم قاشق‌زنی، که البته اکنون جایی در میان نسل جدید ندارد و به فراموشی سپرده شده است.

قسم روباه را باور کنیم یا دم خروس را؟

اما بخش جالب‌تر ماجرا زمانی خودش را نشان می‌دهد که پای ادعای آریایی بودن و علاقه به ایران باستان به میان می‌آید. این روزها در فضای مجازی کم نیستند از نسل جوانی که با افتخار از آریایی بودن خود می‌گویند، به تاریخ و تمدن ایران باستان ارجاع می‌کنند، تصاویر نمادهای تاریخی را منتشر و یا حتی در روزمره خود مثل تصاویری بر روی لباس‌هایشان استفاده می‌کنند و از شکوه تاریخ ایران سخن می‌گویند. این علاقه به تاریخ و هویت ایرانی، در ذات خود نه‌تنها ایرادی ندارد، بلکه می‌تواند زمینه‌ای برای شناخت بهتر گذشته و میراث فرهنگی کشور باشد. اما پرسش اینجاست که این علاقه تا چه اندازه از شناخت واقعی سرچشمه می‌گیرد؟ و چگونه می‌توان از یک‌سو بر تعلق به هویت ایرانی و آریایی تأکید کرد و خود را پیرو آن دانست و از سوی دیگر، نوروز را خرافه دانست، اما برای برگزاری هالووین با شور و اشتیاق برنامه‌ریزی کرد؟

البته باید میان علاقه به آشنایی با فرهنگ‌های دیگر و بیگانگی با فرهنگ خود تفاوت قائل شد. هیچ تناقضی ندارد که فردی ایرانی باشد، به تاریخ ایران علاقه داشته باشد و در عین حال بخواهد با سنت‌های مردم دیگر کشورها نیز آشنا شود. مسئله تضادی به این صورت است که، نمی‌توان از یک‌سو خود را دلبسته تمدن و هویت باستانی ایران دانست و از سوی دیگر، بدون شناخت میراث فرهنگی خود، آن را به حاشیه راند و هر آنچه از بیرون می‌آید، جذاب‌تر و ارزشمندتر تلقی کرد. اینجاست که تناقض میان ادعا و رفتار عریان می‌شود؛ تناقضی که نشان می‌دهد گاهی آنچه از هویت تاریخی خود در ذهن داریم، بیش از آنکه بر شناخت و آگاهی استوار باشد، فقط به چند نماد و شعار سطحی محدود شده است و به همین دلیل، هویت ایرانی خیلی زود می‌تواند در مواجه با فرهنگ‌های وارداتی، رنگ ببازد.

مشکل از هالووین نیست

مشکل از ناآشنایی با خودمان است!

شاید جواب بخشی از این سؤال‌ها را باید در وضعیت آشنایی نسل جوان با میراث فرهنگی خودمان جست‌وجو کرد. نسلی که بخش قابل‌توجهی از اطلاعاتش را از شبکه‌های اجتماعی دریافت می‌کند و در معرض حجم گسترده‌ای از تصاویر، ویدیوها و الگوهای فرهنگی قرار دارد، ممکن است پیش از آنکه فرصتی برای شناخت ارزش‌ها و فرهنگ غنی خود پیدا کند، با نسخه آماده‌ای از سوی دیگر کشورها در زرورق پیچیده شده، روبه‌رو شود.

در چنین فضائی، هالووین با لباس‌های رنگارنگ، گریم‌های متفاوت، مهمانی‌ها و تصاویر پرزرق‌وبرقش به‌راحتی قبول می‌شود؛ اما نوروز، با تمام پیشینه تاریخی و آیین‌هایش، گاهی در ذهن همین نسل به چند روز تعطیلی، دید و بازدیدهای تکراری و سفر محدود می‌ماند. به همین ترتیب وقتی شناخت از یک سنت به تجربه‌های سطحی و تکراری تقلیل پیدا کند، به‌تدریج جذابیت و ماندگاری آن برای فرد کم‌رنگ می‌شود.

و به نظر می‌رسد دغدغه اصلی این نسل، تفاوت میان این جشن و آن جشن نیست؛ بلکه اصل ماجرا همین وضعیت ناآشنایی با فرهنگ خود است که به مرور زمان انسان و جامعه را از درون تهی می‌کند و باعث می‌شود فرد از داشته‌های معنوی و فرهنگی خود فاصله بگیرد، آن‌ها را کم‌ارزش ببیند و حتی نسبت به آن‌ها احساس بیگانگی کند.

در چنین شرایطی، انسان از خودبیگانه می‌تواند همچون موم در دست فرهنگ مسلط قرار بگیرد؛ انسانی که به‌تدریج شکل و فرم دیگری را می‌پذیرد و به سمت الگوهایی سوق داده می‌شود که از سوی قدرت فرهنگی مسلط، به‌ویژه غرب، ترویج داده می‌شود.

این همان نقطه‌ای است که از خودبیگانگی فرهنگی خود را عریان می‌کند؛ فرد بدون آنکه احساس کند چیزی را از دست داده، بخشی از هویت خود را کنار می‌گذارد، چون دیگر آن را جذاب نمی‌بیند. او به‌تدریج به آنچه از بیرون به او عرضه می‌شود، خو می‌گیرد و از آنچه ریشه در تاریخ و فرهنگ خودش دارد، فاصله می‌گیرد.

در نهایت، آنچه باقی می‌ماند انسانی است که نام و نشانی از گذشته خود را با افتخار تکرار می‌کند، اما در شناخت و حفظ معنای آن ناتوان است؛ انسانی که از درون تهی شده و برای تعریف خود، بیش از هر چیز به تصویری نیاز دارد که دیگری برایش ساخته است.

نگرانی خانواده‌ها از باز شدن پای گوشی به مدرسه

در حالی که جمعی از خانواده‌ها خواستار ممنوعیت گوشی هوشمند در مدارس هستند، آموزش‌وپرورش تصمیم درباره همراه داشتن و نحوه استفاده از آن را به مدارس سپرده است؛ موضوعی که همچنان محل بحث و نگرانی والدین است.

خبرگزاری فارس: این روزها بحث استفاده از تلفن همراه در مدارس خبرساز شده است؛ شورای عالی آموزش‌وپرورش در بازنگری آیین‌نامه اجرائی مدارس، نحوه استفاده یا ورود تلفن همراه به مدارس را به شورای مدرسه واگذار کرده است. این موضوع با گلایه تعدادی از خانواده‌ها مواجه شده است. چرا که معتقدند این موضوع باعث چندگانگی تصمیم در مدارس و حواشی متعدد در مدارس خواهد شد.

گوشی هوشمند پشت در مدرسه می‌ماند یا وارد کلاس می‌شود؟

برای برخی خانواده‌ها، ماجرای تلفن همراه در مدرسه دیگر فقط یک مسئله انضباطی نیست؛ پای تمرکز دانش‌آموز، کیفیت یادگیری، ارتباط او با همکلاسی‌ها و حتی نحوه مواجهه‌اش با فضای مجازی در میان است.

نگرانی خانواده‌ها از جایی آغاز می‌شود که تلفن همراه دیگر صرفاً وسیله‌ای برای تماس با والدین نیست. یک گوشی هوشمند می‌تواند هم‌زمان دوربین، بازی، شبکه اجتماعی، پیام‌رسان، موتور جست‌وجو و دریچه‌ای دائمی به فضای مجازی باشد؛ دریچه‌ای که حتی وقتی دانش‌آموز در کلاس نشسته است، می‌تواند توجه او را از درس دور کند.

در مقابل، مدرسه نیز با یک نیاز واقعی مواجه است؛ برخی دانش‌آموزان برای رفت‌وآمد یا هماهنگی با خانواده‌ها به تلفن همراه نیاز دارند. همین مسئله باعث شده موضوع به جای یک ممنوعیت ساده، به مسئله‌ای چندوجهی تبدیل شود: آیا باید گوشی را به‌طور کامل از مدرسه حذف کرد یا امکان همراه داشتن آن را با ضوابط مشخص پذیرفت؟جمعی از مخاطبان بر «ضرورت ممنوعیت گوشی هوشمند در مدارس» تأکید کردند.

این مخاطبان عنوان کردند: «براساس ماده ۱۲۰ آیین‌نامه اجرائی، استفاده از تلفن هوشمند در مدارس «مجاز» است و تصمیم‌گیری درباره آن به شورای مدارس محول شده است!تصمیم عجیبی که عوارض و مصیبت‌های ناشی از آن در بسیاری از کشورها آشکار شده و در آن تجدید نظر کرده‌اند و ایران قرار است به بهانه عقب نماندن از تکنولوژی روز در آموزش، همان راه پر آسیب را طی کند.

آسیب‌های وارد بر فرآیند آموزش، تربیت و سلامت روان دانش‌آموزان به‌دلیل استفاده غیر قابل کنترل آن‌ها از گوشی‌های هوشمند و غلبه زیست مجازی بر زندگی طبیعی سال‌هاست گریبانگیر نظام آموزشی و خانواده‌ها در تمامی کشورهای دنیا شده و پژوهش‌های متعددی در این زمینه منتشر شده است.

شدت آسیب‌ها به حدی است که موجی از تصویب قوانین ملی برای ممنوعیت ورود گوشی هوشمند به مدارس از سه سال گذشته آغاز شده و کشورهایی مانند استرالیا، ایتالیا، اسپانیا، هلند، فرانسه، بلژیک و یونان به آن پیوسته‌اند و برخی مانند انگلستان اعلام کرده به‌زودی چنین خواهد کرد. اعطای حق تصمیم‌گیری در مورد مجوز استفاده از تلفن هوشمند به مدیران مدارس و معلمان به‌صورت موردی و برای یک درس خاص، در عمل به آزادی کامل استفاده از تلفن‌های هوشمند در مدارس می‌انجامد و مقابله دائم با اصرار و مخفی‌کاری دانش‌آموزان جز عوارض تربیتی و تخریب روابط عاطفی دانش‌آموزان با مسئولان مدرسه هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت.

کدام اهداف حیاتی در نظام آموزشی است که بدون تلفن‌های هوشمند قابل دسترسی نیست و رایانه‌های مدرسه برای آن کاربرد ندارد؟! آسیب‌های ناشی از حواس‌پرتی و عدم تمرکز در کلاس و فرآیند آموزشی در کنار انبوه آسیب‌های زیست مجازی، هیچ مزیت قابل ذکری برای اعطای این مجوز عجیب باقی نمی‌گذارد. بنابراین از مسئولین مربوطه در وزارت آموزش و پرورش می‌خواهیم قبل از آنکه دیر شود، برای اصلاح ماده ۱۲۰ آیین‌نامه اجرائی و تصریح بر ممنوعیت تلفن‌های هوشمند در مدارس اقدام کنند.»



مقررات چه می‌گوید؟

اظهارات اخیر مسئولان آموزش‌وپرورش نشان می‌دهد میان «همراه داشتن گوشی» و «استفاده از گوشی در مدرسه» تفاوت گذاشته شده است.علی فرهادی، سخنگوی وزارت آموزش‌وپرورش، تأکید کرده است که همراه داشتن گوشی برای ارتباط با والدین به معنای مجاز بودن استفاده آزادانه از آن در مدرسه نیست. به گفته او، دانش‌آموزی که برای ارتباط با والدین خود به تلفن همراه نیاز دارد، باید گوشی را به مدرسه تحویل دهد تا در زمان مقتضی به او بازگردانده شود.این تفکیک از آن جهت اهمیت دارد که بخشی از نگرانی‌ها درباره برداشت از مقررات اخیر، به این تصور بازمی‌گردد که مجاز بودن همراه داشتن تلفن همراه به معنای آزادی استفاده از آن در مدرسه است؛ در حالی که سخنگوی وزارت آموزش‌وپرورش صراحتاً بر ممنوعیت ورود تلفن همراه به کلاس درس تأکید کرده است.

فرهادی همچنین یکی از دلایل این ضوابط را حفظ تمرکز دانش‌آموزان عنوان کرده و هشدار داده است که استفاده از تلفن همراه می‌تواند تمرکز آنان را در کلاس کاهش دهد.

تصمیم نهائی با چه کسی است؟

در سوی دیگر، موسی‌الرضا کفاش معاون دبیرکل شورای عالی آموزش‌وپرورش، درباره تبصره یک ماده ۱۲۰ آیین‌نامه اجرائی مدارس توضیح داده است که استفاده آموزشی از وسایل و تجهیزات الکترونیکی در کلاس درس، برای تکمیل و تقویت فرآیند آموزش و یادگیری، با تأیید شورای مدرسه بلامانع است.در اصلاح آیین‌نامه نیز استفاده از رایانه یا تبلت دانش‌آموزی مورد تأیید وزارت آموزش‌وپرورش به‌عنوان ابزار آموزشی مجاز اعلام شده است.اما بخش مهم‌تر ماجرا به خود تلفن همراه مربوط می‌شود. طبق توضیحات کفاش، تصمیم‌گیری درباره آوردن تلفن همراه به مدرسه، همراه داشتن آن در محیط مدرسه یا قرار دادن آن در محل نگهداری، زمان و محوطه مجاز استفاده و حتی تنبیهات مربوط به تخلف از مقررات، برعهده شورای مدرسه است. همچنین استفاده از تلفن همراه در کلاس برای فعالیت‌های آموزشی خاص و هماهنگ با برنامه درسی، با نظر معلم و برای مدت مشخص و محدود امکان‌پذیر است.

اینجاست که پرسش خانواده‌ها شکل جدی‌تری به خود می‌گیرد: آیا سپردن تصمیم‌گیری به مدرسه، در نهایت به ایجاد مقررات متفاوت در مدارس مختلف منجر نمی‌شود؟

خانواده‌ها چه می‌خواهند؟

نگرانی خانواده‌ها صرفاً درباره زنگ کلاس نیست. مسئله این است که دانش‌آموز ممکن است در فاصله میان دو کلاس، زنگ تفریح یا حتی زمانی که گوشی برای یک فعالیت آموزشی در اختیار او قرار می‌گیرد، به محتوایی دسترسی پیدا کند که ارتباطی با آموزش ندارد. از نگاه منتقدان حضور گوشی هوشمند در مدارس، مسئله فقط چند دقیقه استفاده از تلفن همراه نیست؛ بلکه عادت به حضور دائمی یک ابزار سرگرمی و ارتباطی در کنار دانش‌آموز است.

یکی از والدین در این خصوص گفت: مدرسه نباید برای استفاده از تلفن هوشمند به محل آزمون و خطای سیاست‌های آموزشی تبدیل شود. آموزش‌وپرورش به جای واگذاری تصمیم به مدارس، یک قاعده روشن و یکسان برای ممنوعیت گوشی هوشمند در مدارس تعیین کند. وی ادامه داد: اگر دانش‌آموز برای آموزش به ابزار دیجیتال نیاز دارد، می‌توان از تجهیزات مشخص و تحت کنترل مدرسه استفاده کرد؛ ابزارهایی که کاربردشان از ابتدا آموزشی تعریف شده و امکان استفاده شخصی و نامحدود از آن‌ها وجود ندارد.

یک نیاز واقعی در برابر یک نگرانی جدی

با این حال، ممنوعیت کامل تلفن همراه نیز یک سؤال دیگر ایجاد می‌کند: تکلیف دانش‌آموزی که بعد از پایان مدرسه باید با والدین خود هماهنگ کند چیست؟

همین مسئله در توضیحات وزارت آموزش‌وپرورش نیز مورد توجه قرار گرفته است. راهکاری که مطرح شده، تحویل گوشی به مدرسه و نگهداری آن تا زمان نیاز است؛ راهکاری که می‌تواند میان نیاز ارتباطی خانواده و ضرورت کنترل استفاده از تلفن همراه در مدرسه تعادل ایجاد کند. اما اجرای چنین سیاستی خود نیازمند پاسخ به چند سؤال است: گوشی‌ها کجا نگهداری شوند؟ مسئولیت حفظ آن‌ها با چه کسی باشد؟ در شرایط اضطراری چگونه دانش‌آموز با خانواده تماس بگیرد؟ آیا همه مدارس امکانات لازم برای نگهداری امن تلفن همراه را دارند؟ اینها همان جزئیاتی هستند که یک ممنوعیت یا محدودیت کلی را از یک دستورالعمل روی کاغذ به یک سیاست قابل اجرا در مدرسه تبدیل می‌کنند.

تلفن همراه؛ ابزار آموزشی یا مزاحم یادگیری؟

اصل اختلاف شاید در همین یک پرسش خلاصه شود. مدافعان استفاده محدود از فناوری می‌گویند مدرسه نمی‌تواند از جهان دیجیتال جدا بماند و آموزش نیز باید با فناوری‌های روز هماهنگ باشد. در مقابل، منتقدان می‌پرسند آیا برای آموزش دیجیتال حتماً باید گوشی شخصی دانش‌آموز وارد کلاس شود؟

اگر هدف، آموزش با فناوری است، می‌توان از رایانه‌ها و تبلت‌های آموزشی تحت مدیریت مدرسه استفاده کرد؛ اما اگر تلفن شخصی دانش‌آموز وارد کلاس شود، مرز میان «ابزار آموزشی» و «وسیله شخصی» ممکن است به‌سادگی مخدوش شود. از همین منظر، مطالبه ممنوعیت گوشی هوشمند در مدارس را نمی‌توان صرفاً مخالفت با فناوری دانست. بخشی از خانواده‌ها اتفاقاً با آموزش فناوری مخالف نیستند؛ نگرانی آن‌ها درباره حضور کنترل‌نشده یک وسیله شخصی و چندمنظوره در محیط آموزشی است.

مدرسه‌ای که باید حواس‌ها را جمع کند

در نهایت، بحث تلفن همراه در مدارس بیش از آنکه درباره یک وسیله الکترونیکی باشد، درباره نوع مدرسه‌ای است که می‌خواهیم داشته باشیم. مدرسه قرار است محیطی برای یادگیری، تعامل اجتماعی و تربیت باشد. اگر تلفن همراه بتواند تمرکز دانش‌آموز را مختل کند، مدرسه باید برای آن راه‌حل داشته باشد؛ اگر هم فناوری قرار است بخشی از فرآیند یادگیری باشد، باید روشن شود چه فناوری، با چه هدفی و تحت چه نظارتی وارد کلاس شود.

شروع زندگی بدون زیر بار قرض رفتن

چالش اصلی زوج‌های جوان این است که کدام یک از مخارج سنگین شروع زندگی را می‌توان بدون آسیب زدن به کیفیت رابطه به آینده موکول کرد؟!

خبرگزاری فارس: فشار سنگین تجملات و چشم و هم‌چشمی‌های مرسوم در آستانه عقد و عروسی، گاهی جوانان را در منگنه‌ای از بدهی‌ها قرار می‌دهد که تا سال‌ها بعد گریبان‌گیر زندگی مشترک‌شان خواهد بود.

مریم کاظمی، دکترای تخصصی مشاوره، مشاور خانواده و ازدواج و درمانگر اختلالات جنسی، درباره مبحث ملزومات اقتصادی ازدواج، به هزینه‌هایی اشاره می‌کند که نبودشان هیچ آسیبی به شروع زندگی نمی‌زند: «خیلی از هزینه‌هایی که فکر می‌کنیم برای ازدواج واجب هستند، در واقع امکاناتِ مراحل بعدی زندگی هستند، نه الزاماتِ ورود به آن.

وسایل مصرفی گران‌قیمت یا تجملاتی، سرویس طلا یا جواهرات خیلی سنگین، خودروی با مدل بالا یا حتی داشتن خودرو در آغاز زندگی و برگزاری مراسم‌های پرخرج و تشریفاتی، مواردی هستند که به راحتی می‌توان آن‌ها را به آینده موکول کرد و بعد از تثبیت مالی زندگی به سراغشان رفت.»

او در ادامه می‌گوید: «پژوهش‌ها هم بارها نشان داده‌اند که هیچ همبستگی معناداری بین هزینه برگزاری جشن عروسی یا میزان تجملات جهیزیه با دوام و خوشبختی در زندگی مشترک وجود ندارد؛ حتی برعکس، هزینه‌های بیش از حدِ شروع، بار روانی و تعارضات مالی ماه‌های اول را به شکل چشمگیری افزایش می‌دهد.»

خط قرمزهایی که نباید به بعد از عقد موکول شوند

با وجود آنکه بخش زیادی از خریدها قابل حذف یا تعویق هستند، این درمانگر خانواده هشدار می‌دهد که برخی مسائل حیاتی مالی را هرگز نباید به بعد از رسمی شدن ازدواج موکول کرد: «بعضی چیزها کاملاً برعکس هستند؛ یعنی اگر به آینده واگذار شوند، زندگی را دچار بحران‌های جدی می‌کنند. نخستین مورد، شفافیت مالی است. پنهان‌کاری درباره درآمد واقعی، پنهان کردن بدهی‌های سنگین یا چک‌های برگشتی، و ابهام در مورد مسئولیت‌های مالی قبلی خط قرمز بزرگی است. هرگونه عدم شفافیت قبل از عقد، بذرهای بی‌اعتمادی را در رابطه می‌کارد.»



کاظمی خط قرمز دوم را نداشتن برنامه برای تسویه دیون می‌داند: «زوج‌ها نمی‌توانند بگویند حالا ازدواج می‌کنیم و بعداً فکری برای بدهی‌های انباشته‌شده می‌کنیم. بدهی‌های بالا بدون نقشه پرداخت، سریعاً زندگی مشترک را زیر فشار قرار می‌دهد.

علاوه‌بر این، بلوغ اقتصادی یا همان مسئولیت‌پذیری مالی هم چیزی نیست که بشود بعداً به دست آورد؛ اگر فردی هنوز در الگوی خرج کردن، عادت به استقراض بی‌رویه یا ولخرجی غیرمسئولانه دارد، تا زمانی که به یک ثبات رفتاری در مدیریت پول نرسیده، ورودش به رابطه مشترک پرخطر است.»

فرمول ۳ بخشی؛ نقشه راه دخل و خرج در آستانه ازدواج

این مشاور ازدواج برای خروج از سردرگمی مالی و تعیین حد و مرز هزینه‌ها، یک فرمول کاربردی و سه‌بخشی را به زوج‌های جوان پیشنهاد می‌کند: «برای اینکه بدانید بودجه‌تان را چطور تقسیم کنید، تمام هزینه‌های شروع زندگی را در سه دسته مشخص قرار دهید:

- هزینه‌های ضروری و غیرقابل‌حذف: شامل ودیعه و اجاره مسکن متناسب با توان، وسایل واقعاً پایه و ابتدائی برای زندگی روزمره، و داشتن یک ذخیره حداقلی برای اضطرارها.

- هزینه‌های تعدیل‌پذیر: مخارجی که حضور دارند اما حجم و رقم‌شان دست شماست؛ مثل تهیه یک جهیزیه کاربردی به دور از برندگرایی، گرفتن یک مراسم عقد یا عروسی صمیمی و ساده به جای جشن‌های تجملی، و خرید وسایلی که متناسب با بودجه فعلی انتخاب می‌شوند.

- هزینه‌های قابل تعویق: مواردی که باید صراحتاً به سال‌های بعد موکول شوند؛ از جمله خرید خودرو، ارتقای وسایل لوکس خانه، خریدهای گران‌قیمتی که صرفاً جنبه نمایشی دارند.»

کاظمی در پایان توصیه می‌کند: «اگر یک زوج یاد بگیرند که تمرکز خود را روی هزینه‌های ضروری و تعدیل‌پذیر بگذارند و شجاعت به تعویق انداختن هزینه‌های دسته سوم را داشته باشند، می‌توانند با آرامش روانی و به دور از بار سنگین اقساط و بدهی، قدم اول زندگی‌شان را بردارند و مرحله به مرحله در کنار هم رشد اقتصادی را تجربه کنند.»